

**سردار محمدجواد اسلامی در گفت‌وگو با «جوان»** روایتگر ایثارگری پیک گردانش شهید مصطفی حسینی می‌شود

# پیکی که پیام آور شهادت شد



پیک گردان انتخاب شد و چون پیک با فرمانده

زیاد از تطاب دارد، موجب آشنایی بیشترمان شد. آشنایی من با شهید مصطفی حسینی در جریان عملیات رمضان رقم خورد.

**همانطور که از یک پیک انتظار داشتید، شهید حسینی توانست انتظارات شما را بر آورده کند؟**

بله، ابتدا بگویم در مواقعی نیاز بود ما محافظ داشته باشیم. به عنوان مثال تخریبچی‌ها یا بی‌سجمی‌ها در عملیات نمی‌توانستند از خودشان دفاع کنند چون از کارشان بازمی‌ماندند. فرماندهی هم گاهی اینگونه بود. لذا محافظه به معنای امروری منظور نیست.

مدتی که شهید حسینی را به عنوان پیک انتخاب کرده بودم، احساس رضایت داشتم و خوب از پس کار برمی‌آمد. شوخی نیست؛ شدت فشار آتش دشمن به‌خصوص در عملیات هجومی آن هم در شرق بصره به دلیل آمادگی دشمن زیاد بود. در رمضان بصره عراق به‌طور جدی در معرض تهدید ما بود. یعنی‌ها همه امکانات خود را در این منطقه بسیج کرده بودند تا مانع سقوط بصره شوند. منطقه هم یک دشت باز و به‌اصطلاح کفی بود و عراقی‌ها بر اساس تجربه‌های قبلی حتی در ختجه‌های کوتاه و خار مغیلان را هم پاکسازی کرده بودند. در عملیات رمضان ما عملاً خاکریز نداشتیم. همه جا را دشمن خاکریز زده بود. وقتی ما خودمان را پشت خاکریز آنها می‌رساندیم دیگر محال بود بتوانند آن را از ما پس بگیرند. برای همین نیروهای قوی و آموزش دیده یعنی در خطوط مقدم مستقر می‌شدند تا مقاومت بالاتری داشته باشند، اما وقتی اینها می‌شکستند، دیگر تمام بود و امکان پیشروی برای ما تا عمق عقبه خطوط دشمن وجود داشت. در عملیات رمضان هم نیروهای ویژه‌شان آنها را در خطوط اول مستقر کردند؛ آن هم در کانال که تیربارها را می‌گذاشتند و به قول ما تراش می‌زدند. اگر

خوابیده و سینه‌خیز راه می‌رفتی باز مورد اصابت گلوله قرار می‌گرفتم. گلوله‌های تانک و توپخانه و هلیکوپتر هم از بالا می‌بارید. واقعا

فشار آتش دشمن خیلی زیاد بود. حالا با همین شرایط اگر موقعیتی پیش می‌آمد که لازم بود کسی فرمانی ببرد و اقدامی بکند، یعنی همان کار پیک، این کار شهید چمران مرد از نامرد شناخته می‌شد. این شرایط برای هر پیکی یک آزمون سخت بود که ببینند چند مرده حلاج است. آقا مصطفی از این آزمون سر بلند بیرون آمد. واقعا شجاع بود و نمی‌ترسید و من کاملا از او راضی بودم.

**نحوه شهادت آقا مصطفی چطور بود؟ چه شد که در آن شرایط از شهادت محروم نشد؟**



مدتی که شهید حسینی را به عنوان پیک انتخاب کرده بودم، احساس رضایت داشتم و خوب از پس کار برمی‌آمد. شوخی نیست؛ شدت فشار آتش دشمن به‌خصوص در عملیات هجومی آن هم در شرق بصره به دلیل آمادگی دشمن زیاد بود. در رمضان بصره عراق قه‌طور جدی در معرض تهدید ما بود

مدتی که شهید حسینی را به عنوان پیک انتخاب کرده بودم، احساس رضایت داشتم و خوب از پس کار برمی‌آمد. شوخی نیست؛ شدت فشار آتش دشمن به‌خصوص در عملیات هجومی آن هم در شرق بصره به دلیل آمادگی دشمن زیاد بود. در رمضان بصره عراق قه‌طور جدی در معرض تهدید ما بود

مدتی که شهید حسینی را به عنوان پیک انتخاب کرده بودم، احساس رضایت داشتم و خوب از پس کار برمی‌آمد. شوخی نیست؛ شدت فشار آتش دشمن به‌خصوص در عملیات هجومی آن هم در شرق بصره به دلیل آمادگی دشمن زیاد بود. در رمضان بصره عراق قه‌طور جدی در معرض تهدید ما بود

مدتی که شهید حسینی را به عنوان پیک انتخاب کرده بودم، احساس رضایت داشتم و خوب از پس کار برمی‌آمد. شوخی نیست؛ شدت فشار آتش دشمن به‌خصوص در عملیات هجومی آن هم در شرق بصره به دلیل آمادگی دشمن زیاد بود. در رمضان بصره عراق قه‌طور جدی در معرض تهدید ما بود

مدتی که شهید حسینی را به عنوان پیک انتخاب کرده بودم، احساس رضایت داشتم و خوب از پس کار برمی‌آمد. شوخی نیست؛ شدت فشار آتش دشمن به‌خصوص در عملیات هجومی آن هم در شرق بصره به دلیل آمادگی دشمن زیاد بود. در رمضان بصره عراق قه‌طور جدی در معرض تهدید ما بود

مدتی که شهید حسینی را به عنوان پیک انتخاب کرده بودم، احساس رضایت داشتم و خوب از پس کار برمی‌آمد. شوخی نیست؛ شدت فشار آتش دشمن به‌خصوص در عملیات هجومی آن هم در شرق بصره به دلیل آمادگی دشمن زیاد بود. در رمضان بصره عراق قه‌طور جدی در معرض تهدید ما بود

مدتی که شهید حسینی را به عنوان پیک انتخاب کرده بودم، احساس رضایت داشتم و خوب از پس کار برمی‌آمد. شوخی نیست؛ شدت فشار آتش دشمن به‌خصوص در عملیات هجومی آن هم در شرق بصره به دلیل آمادگی دشمن زیاد بود. در رمضان بصره عراق قه‌طور جدی در معرض تهدید ما بود

مدتی که شهید حسینی را به عنوان پیک انتخاب کرده بودم، احساس رضایت داشتم و خوب از پس کار برمی‌آمد. شوخی نیست؛ شدت فشار آتش دشمن به‌خصوص در عملیات هجومی آن هم در شرق بصره به دلیل آمادگی دشمن زیاد بود. در رمضان بصره عراق قه‌طور جدی در معرض تهدید ما بود

مدتی که شهید حسینی را به عنوان پیک انتخاب کرده بودم، احساس رضایت داشتم و خوب از پس کار برمی‌آمد. شوخی نیست؛ شدت فشار آتش دشمن به‌خصوص در عملیات هجومی آن هم در شرق بصره به دلیل آمادگی دشمن زیاد بود. در رمضان بصره عراق قه‌طور جدی در معرض تهدید ما بود

مدتی که شهید حسینی را به عنوان پیک انتخاب کرده بودم، احساس رضایت داشتم و خوب از پس کار برمی‌آمد. شوخی نیست؛ شدت فشار آتش دشمن به‌خصوص در عملیات هجومی آن هم در شرق بصره به دلیل آمادگی دشمن زیاد بود. در رمضان بصره عراق قه‌طور جدی در معرض تهدید ما بود

مدتی که شهید حسینی را به عنوان پیک انتخاب کرده بودم، احساس رضایت داشتم و خوب از پس کار برمی‌آمد. شوخی نیست؛ شدت فشار آتش دشمن به‌خصوص در عملیات هجومی آن هم در شرق بصره به دلیل آمادگی دشمن زیاد بود. در رمضان بصره عراق قه‌طور جدی در معرض تهدید ما بود

مدتی که شهید حسینی را به عنوان پیک انتخاب کرده بودم، احساس رضایت داشتم و خوب از پس کار برمی‌آمد. شوخی نیست؛ شدت فشار آتش دشمن به‌خصوص در عملیات هجومی آن هم در شرق بصره به دلیل آمادگی دشمن زیاد بود. در رمضان بصره عراق قه‌طور جدی در معرض تهدید ما بود

مدتی که شهید حسینی را به عنوان پیک انتخاب کرده بودم، احساس رضایت داشتم و خوب از پس کار برمی‌آمد. شوخی نیست؛ شدت فشار آتش دشمن به‌خصوص در عملیات هجومی آن هم در شرق بصره به دلیل آمادگی دشمن زیاد بود. در رمضان بصره عراق قه‌طور جدی در معرض تهدید ما بود

مدتی که شهید حسینی را به عنوان پیک انتخاب کرده بودم، احساس رضایت داشتم و خوب از پس کار برمی‌آمد. شوخی نیست؛ شدت فشار آتش دشمن به‌خصوص در عملیات هجومی آن هم در شرق بصره به دلیل آمادگی دشمن زیاد بود. در رمضان بصره عراق قه‌طور جدی در معرض تهدید ما بود

مدتی که شهید حسینی را به عنوان پیک انتخاب کرده بودم، احساس رضایت داشتم و خوب از پس کار برمی‌آمد. شوخی نیست؛ شدت فشار آتش دشمن به‌خصوص در عملیات هجومی آن هم در شرق بصره به دلیل آمادگی دشمن زیاد بود. در رمضان بصره عراق قه‌طور جدی در معرض تهدید ما بود

مدتی که شهید حسینی را به عنوان پیک انتخاب کرده بودم، احساس رضایت داشتم و خوب از پس کار برمی‌آمد. شوخی نیست؛ شدت فشار آتش دشمن به‌خصوص در عملیات هجومی آن هم در شرق بصره به دلیل آمادگی دشمن زیاد بود. در رمضان بصره عراق قه‌طور جدی در معرض تهدید ما بود

مدتی که شهید حسینی را به عنوان پیک انتخاب کرده بودم، احساس رضایت داشتم و خوب از پس کار برمی‌آمد. شوخی نیست؛ شدت فشار آتش دشمن به‌خصوص در عملیات هجومی آن هم در شرق بصره به دلیل آمادگی دشمن زیاد بود. در رمضان بصره عراق قه‌طور جدی در معرض تهدید ما بود

مدتی که شهید حسینی را به عنوان پیک انتخاب کرده بودم، احساس رضایت داشتم و خوب از پس کار برمی‌آمد. شوخی نیست؛ شدت فشار آتش دشمن به‌خصوص در عملیات هجومی آن هم در شرق بصره به دلیل آمادگی دشمن زیاد بود. در رمضان بصره عراق قه‌طور جدی در معرض تهدید ما بود

مدتی که شهید حسینی را به عنوان پیک انتخاب کرده بودم، احساس رضایت داشتم و خوب از پس کار برمی‌آمد. شوخی نیست؛ شدت فشار آتش دشمن به‌خصوص در عملیات هجومی آن هم در شرق بصره به دلیل آمادگی دشمن زیاد بود. در رمضان بصره عراق قه‌طور جدی در معرض تهدید ما بود

مدتی که شهید حسینی را به عنوان پیک انتخاب کرده بودم، احساس رضایت داشتم و خوب از پس کار برمی‌آمد. شوخی نیست؛ شدت فشار آتش دشمن به‌خصوص در عملیات هجومی آن هم در شرق بصره به دلیل آمادگی دشمن زیاد بود. در رمضان بصره عراق قه‌طور جدی در معرض تهدید ما بود

مدتی که شهید حسینی را به عنوان پیک انتخاب کرده بودم، احساس رضایت داشتم و خوب از پس کار برمی‌آمد. شوخی نیست؛ شدت فشار آتش دشمن به‌خصوص در عملیات هجومی آن هم در شرق بصره به دلیل آمادگی دشمن زیاد بود. در رمضان بصره عراق قه‌طور جدی در معرض تهدید ما بود

مدتی که شهید حسینی را به عنوان پیک انتخاب کرده بودم، احساس رضایت داشتم و خوب از پس کار برمی‌آمد. شوخی نیست؛ شدت فشار آتش دشمن به‌خصوص در عملیات هجومی آن هم در شرق بصره به دلیل آمادگی دشمن زیاد بود. در رمضان بصره عراق قه‌طور جدی در معرض تهدید ما بود



ارتباط با ما ۸۸۴۹۸۴۸۱

بود. پدرم یک ماه مانده به زمان بازنشتگی بر اثر سانحه‌ای که هنگام کار روی تیربرق رخ داد به رحمت خدا رفت. مادرمان می‌گوید بابا به اهل بیت(ع) ارادت زیادی داشت و به رزق حلال خیلی اهمیت می‌داد.

**خود شما هم در جبهه‌های دفاع مقدس حضور یافتید؟**

وقتی جنگ تحمیلی شروع شد من و مصطفی با هم راهی جبهه شدیم. ابتدا من در جنوب بودم و مصطفی در کردستان بود. در عملیات بیت‌المقدس حضور داشتیم که مجروح شدم و برگشتم. بعد مصطفی از کردستان به جنوب رفت. دوباره من با همان وضع جانبازی به‌رغم مخالفت پزشکان به جنوب رفتم که یک هفته در قرارگاهی در جندی شاپور اهواز بودم. دوباره مجبور شدم مراد بیمارستان امیر کبیر اراک بستری کنند که به درخواست خودم به بیمارستان شهر خودمان منتقل شدم. بعد از مدتی دوباره اعزام شدم و در یادگان شهید بهشتی اهواز، مصطفی را دیدم. او ابتدا به آمدن اعتراض کرد و گفت چرا پیشش مادر نمادی، الان هنگام برداشت محصول چای است و او به کمک تو نیاز دار. گفتیم چون شنیدم عملیات نزدیک است، آمدم. خلاصه مدتی ما هر دو برادر کنار هم در منطقه جنوب بودیم.

**در عملیات رمضان با هم بودید؟**

در این عملیات مصطفی زودتر اعزام شده بود. بعد از او من هم به یادگان شهید بهشتی اهواز رفتم. او را دیدم. اما با هم در یک گردان نبودیم. بعد از گذشت حدود یک ماه اعلام کردند که قرار است عملیات رمضان انجام شود. اسامی گردان‌ها را الان به یاد ندارم اما گردانی که مصطفی در آن بود به عنوان گردان خط‌شکن انتخاب شد و گردانی که من بودم پشتیبان شد. قبل از اعزام به خط برای شروع عملیات مصطفی پیشش من آمد و گفت ما خط‌شکن هستیم و احتمالاً یکدیگر را دیگر نمی‌بینیم. وسایل من پیش شما باشد. هر وسیله‌ای که داشت از قبیل ساعت، تسیخ، کفش کتانی و یک سری لباس را به من داد گفت اینها را نگه دار. احتمالاً من شهید می‌شوم. گفتیم ان‌شاءالله پیروز می‌شویم و با یکدیگر مجدداً خاطفی کردیم. او در همین عملیات شهید شد. اتفاقاً فرمانده گردان وی از لحظه شهادت مصطفی عکس گرفته بود. برادرم ۲۳ رمضان سال ۶۱ء ۱۸ سالگی به شهادت رسید.

**چطور از شهادت برادر تان باخبر شدید؟**

من در منطقه عملیاتی نزدیک دریاچه بوارین بودم که قرار شد به عقب برگردیم. در همان جا برخی دوستان به من گفتند مصطفی مجروح شده است. گفتیم مجروح شده یا شهید؟ بعد به آنها گفتیم که خود مصطفی قبل از عملیات وسایل همراهش را به من داد و گفت من در این عملیات شهید می‌شوم. اما با اطمینان نمی‌گفتند که شهید شده است.

وقتی به اهواز برگشتم ابتدا به بیمارستان‌های شهر رفتم اما خبری از مصطفی نبود. به معراج شهدا رفتم، آنجا هم نبود. می‌دانستم بعد از هر عملیاتی مدتی طول می‌کشد تا هر گردان آماده کار سال کار نداشت. بعد از مدتی پدرمان مرا همراه برقی به عنوان سیم‌پان مشغول به کار شد. چون پدرم عاشق کار بود. هر کاری که از دستش برمی‌آمد انجام می‌داد. اینطور نبود که منتظر دستور رئیس یا مسئولی باشد. حتی اگر کاری به عهده دیگری نبود و او تعلق می‌کرد انجام می‌داد و این حتی موجب اعتراض دیگران شده

### گفت‌وگو

گفت‌وگوی «جوان» با مادر شهید محمد علی قزلباش

## محمدعلی همان یک جفت جورابش را برای کمک به جبهه فرستاد

■ **فریده موسوی**

جندی پیش که به دیدار معصومه عاشری مادر شهید علی قزلباش رفتیم و گفت‌وگو با ایشان را نیز منتشر کردیم، متوجه شدیم خانواده قزلباش دو شهید به نام علی قزلباش دارند! از مادر شهید در خصوص دومین علی پرسیدیم که گفت: محمدعلی پسر عموی پسرم بود که در فصول او را علی صدا می‌کردیم. به همین خاطر خیلی‌ها فکر می‌کنند خانواده ما دو شهید به نام علی قزلباش دارد. فرصت را غنیمت شمردیم و با هماهنگی مادر شهید علی قزلباش گفت‌وگویی نیز با ربابه صحبتی مادر شهید محمدعلی قزلباش ترتیب دادیم؛ شهیدی که سال ۶۶ء و در ۱۵ سالگی آسمانی شد.

—————

بود و عاقبت هم خودش در لباس یک رزمنده شهید شد. یادم است وقتی که سنش به جبهه قد نمی‌داد، من برایش یک جفت جوراب خریدم بودم، اما ندیدم که آنها را ببوشد. یک بار پرسیدم: «علی جان چرا جوراب‌ها را پایت نمی‌کنی؟ چرا آنها را نمی‌پوشی؟» گفت: «شما چه کار به جوراب‌های من دارید؟ نتوانستم آنها را ببوشم.» خلاصه آن روز جواب درستی به من نداد. بعدها فهمیدم همان یک جفت جوراب را برای کمک به جبهه‌ها فرستاده است.

**به نظر شما چه عواملی باعث می‌شد تا نوجوان‌هایی مثل علی در آن سن کم بصیرت لازم را برای حضور در جبهه‌ها داشته باشند؟**

علی از نسلی بود که در مسجد بزرگ شده بودند. پسر ما کوچکی در تعمیر مسجد امام



دبیلمتر را نگرفته‌ای. بمان حداقل دبیلم بگیر بعد برو ضمناً همسر و دیگر پسر هم در جبهه بودند. همین را به او گفتم که آنها جبهه هستند و ما سهممان را به جنگ ادا کرده‌ایم. تو بمان بزرگ‌تر که شدی برو، اما پسرم اصرار داشت که این به جبهه برود. می‌گفت جنگ کوچک و بزرگ ندارد. امام فرموده در راه خدا قیام کنید و من هم می‌خواهم به حرف هربرم عمل کنم. علی مخفیانه دوستی شناسنامه‌اش برده بود. تاریخ تولدش را روی کپی شناسنامه بزرگ‌تر کرده بود. من هم وقتی دیدم این همه شوق دارد، قبول کردم، اما به شرطی که در جبهه درسرش را ادامه بدهد. چشم‌گفت و راهی شد.

**در همان اولین اعزام به شهادت رسید؟**
پسرم اول سه ماه آموزشی رفت. بعد چند روز مرخصی بود تا اینکه زمان اعزامشان رسید. روزی که می‌رفت گفت قول می‌دهم سه‌ ماه دیگر برگردم. برگشت اما روی دست مردم می‌زد. درون کفش تاوبت. از نظر من علی به قولش عمل کرد. گفته بود سه‌ ماه دیگر برمی‌گردم و برگشت.

**در چه عملیاتی به شهادت رسید؟**

سال ۶۶ء عملیات بیت‌المقدس ۲ شد شهادت رسید. این پسر فکر و ذهنش پیش رزمنده‌ها می‌گفتند که شهید شده است.

وقتی علی درس می‌خواند، از مدرسه می‌خواستند آنها را به مشهد بزنند. مبلغی از هزینه سفر را هم از دانش‌آموزان می‌گرفتند. آن موقع خیلی وضعمان خوب نبود. با این وجود به علی گفتیم هزینه سفرت را من می‌دهم. قبول نکرد. گفت مادر جان خودم

۸			۶		
	۷		۴		۸
		۴	۱		
		۶	۵		۴
		۱	۶	۳	۵
			۸	۷	
			۲		۵
			۷	۶	۹

### جدول سودوگو

**ارقام ۹تا۹**طوری قرار دهید‌که

**در هر ردیف،ستون ومرعب‌های**

**کوچک‌سه‌درسه‌فقط یک‌بار**

**به کارورند**

—————

### جدول کلمات متقاطع

—————

—————

—————

—————

—————

—————

—————

—————

—————

—————

—————

—————

—————

—————

—————

—————

—————

—————

ا	ب	پ	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰
۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰
۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰
۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰
۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰
۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰
۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰
۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰
۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
ت	ث	ج	چ	ح	ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ک	گ	خ	د
پ	ت	ث	ج	چ	ح	ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ک	گ	خ
پ	ت	ث	ج	چ	ح	ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ک	گ	خ
پ	ت	ث	ج	چ	ح	ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ک	گ	خ
پ														